



وَمَا أَرْسَلْنَاكَ إِلَّا رَحْمَةً لِّلْعَالَمِينَ

احمد سدید العالمین کہ این اثر ہم عظیم و مکرم ہے

مجلد اول جزئی تاریخ انجمن

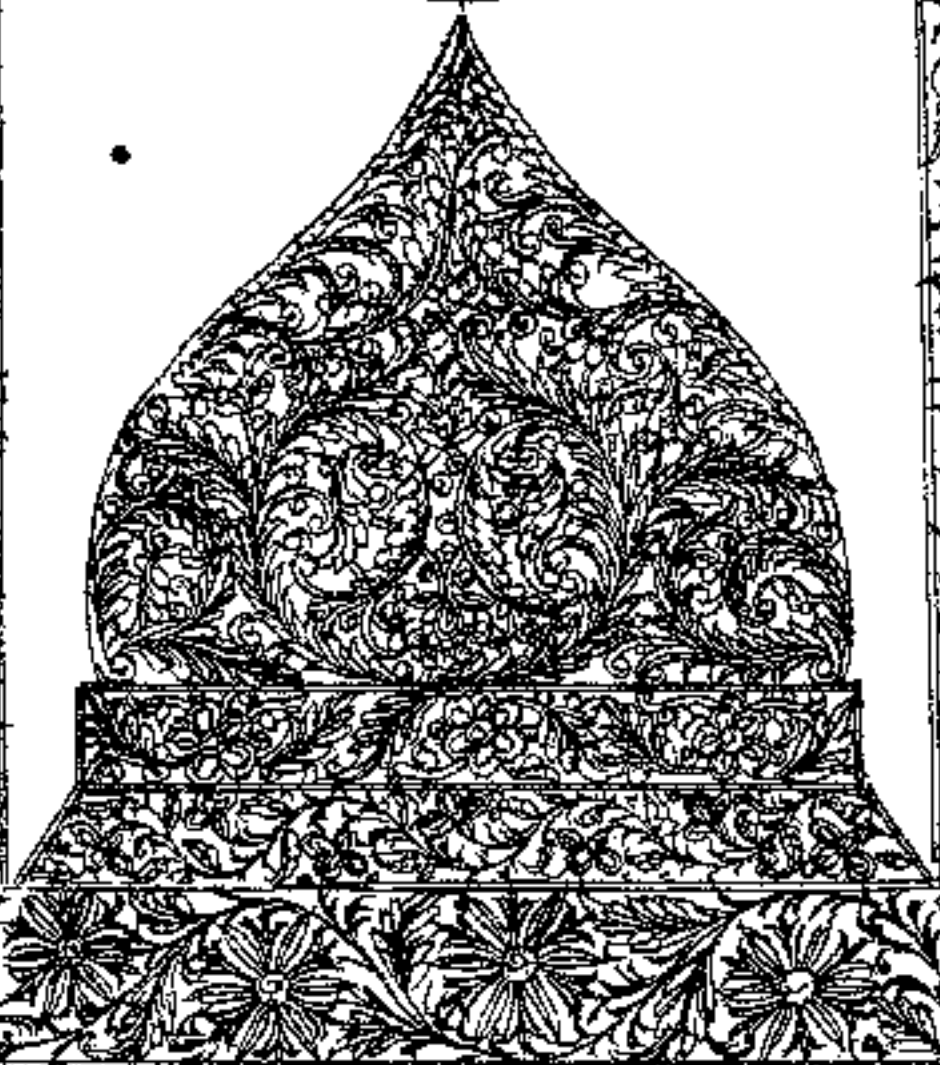
تاریخ انجمن

کتابت از سر او کتب انجمن

کتابت از سر او کتب انجمن

حسب الارشاد حضور فیض کجور پدایا الزیات مصطفی الی در

مصطفی حسینی ملقب بر رئیس المطابع طبع طهران



بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

زنی آفرید کار چگون داور دادار مسمون
 طرازین چرخ تری فرازنده عرش و کرسی
 مضی شمع علوم ناظم لالی نجوم ایشک مطلع
 بحیب حوریان مه غنچ و دلال نکارنده دود
 دوزنک زبان جادو مقال دبیری آموز ابروی
 مقوس خونخوار طغر الویس نشور حسن برینک

چرخ تری زری بالضم
 یعنی سپهرت و غنچ یعنی
 مهدی در تاریخ نادری می آرد
 نقی سرور یک از هم غنچ
 چرخ زمین از چرخ تری پس کس
 یعنی سخن بالضم یعنی او سخن گفته از
 دود کسند یعنی دودی است
 حوریان هر دوزنک سی بل کس
 زوره نقی تناخ
 غنچ شوق غنچ
 در کل معناد و پسته
 نقیش آورده

Handwritten notes and signatures at the bottom right of the page.



بطره طهر اربعی آمیز انکاره سپهر از شفق صبح و ساء
رونق شش کرده ماه و مهر بسفیداب نور و ضیا
تاب ده چهره در یقیم در بطن صدف بحال خست
زمین از سنک و خذف بر حیمی که بشوارق هویت
وجبات کثرت را بر آند و خسته صور مرئیات
بدآت خانه کونی جلوه ظهور داده حکیمی که بحال
حکمت کامله عامه موجودات خارجی را بطلعت لیاقت
و استعداد مخلع کرده نسیده یکی را کامل و یکی ناقص
نام نهاده صاحبقران قدرش فرود و ابرایم را
از یک یروه خا بد آورده یکی را خلیل جلیل خود خوانده
و دیگری را بدور باشش قهر و غضب از پیش رانده



دایه رحمتش ابن عمران و منبر عون را در یک مهس پرورده + یک
 بعطای حله رسالت سیارارم ذات العباد قبول ساخت
 و دیگری را بدعوی کاؤبه الوهیت بقرقاب پرچ و تاب عتاب
 انداخت کار ساز خلقتش چنانچه مقابل نوزناری + و عقب خرن
 بهاری + و دنبال ایام مسرات بشام حادثات دو در پی شهد حیات
 شرنک ممت آتشید همچنین هر کمر اهی را خضر را هی + و هر جانگانی
 آسانه جایی + و هر مملکت را سوری + و هر ملت را پیغمبری مقرر نمود
 میرین منوال تا زمانی نسیم صنعتش رنگ و بو صفت با هر کلی می آویخت
 و عالی طره بود قلمونی استخوانا بر رخ هر موجودی می چیت + کای
 کلبه ک نازک عیسوی به شبنم افشانی جان بخشی کل کل حسرم و خندان
 و صنی کلزار حینار خیل را چون ادواح حسلد برین شاداب و ریانی
 و قتی در پیراهن یوسفی جا گرفت ز کس بی بصر یعقوب را روشن
 و می بر از امیر آمال ^{بته} ذوالنون بر دیده کاستان جایش را مالان

عقاب و وزن چو عتاب از
 مینی را گویند که تقیض پاپ است
 از بویان شکر شکرک بزرگواران
 یعنی زهر است « از بویان

۲

ذوالنون لقب حضرت یونس علیهم السلام

یعنی الاسب

شکرک



سختن می شمرود و رفته رفته چار بنغ آفریش آنحضرت و الایجاب
 یسین حساب آرد گرفت که عرش بین بتفصیل اقدامش پانزدهمین
 نیکداده و فلک برای تماشای برش با یک ابرو هزاران چشم
 میدار و زمین و زمان در سداختای قدرش خاکمکه در موشت
 غباری گردون گردان بخوریش بدانسان که مقابل سکون ضطرابی
 یلی شام در سراق پرستارنش از پلال کج ابروست و سینه
 از نشدن بادریه بارگاهش محتاج رفو با انتظار اعجازش عا
 شب بیدار ما هتاب از ازل کریمه خوابی و در یوانگاه یتیمش
 مصداق عبودیت جانی بفرود کس خاشاک فشانده باش
 که بوی چشم سال مهرش اوج کزین کرید و درونج حنکر کانون قهرش
 که برای سوختن ارواح شیطان تا اسفل اسافلین رسیده زو
 که بضره کمر زگرانش روح مخالفان سرمنگ از قالب ناپاک
 چون شر از سنگ بیرون جسته و داد کتری که بطنظنه سیا

۱۵ بادریه پنجمین بی نقطه
 کران چون با چیزی باشد که در کلوی
 دو ک نصب کنند و کج خیمه را نیز شب
 بدان بادریه گویند از زبان شاه
 که از خیمه خواب یعنی خواب خاکمکه
 ۵
 در صفای چشم آورده
 در یوانگاه مثل دیوانه
 نشستن امر او را
 نظامی است بفرود
 بیخ از درونج



شکر صدق منته در گوشه چشم غمزه طرازان محصور شده بر گریه که
 نظر لطف بر بی زبانان حیرت خانه چمدانی انداخته خسته و سنج
 قفل خاموشی از دمان طیور و وحوش بر کشود بچشمی که غنبار
 از چشم حقیقت بین ابوتراب طبرقه العین دور ساخته ابروگان
 خفته نگاه را بکلاب افشانی صحت و شفایبیدار فرمود از فیض
 دست حق پرستش محبوبان را لیلی عقل و کیاست در بایانه در کنار
 و از وزیدن نسیم دعایش ابر رحمت در عین قحط و غلای بر ساحت
 مستی مر و اید بار به اثر اعجازش شجر و حجر با چو در بای طوطی
 بل با برغم بلبلان سدره و طوبی دقیل و قال به لعاب دهانش
 که در پیر چیدمیه ریخت ز فرم خاک نشین و کوش غرق عرق انفعال
 به او جگانه جلاش مهر خاوران وزه مثال سدر کردن و آواره
 و به اشاره کلک انگشش دایره بدر کامل چون های دو چشمی دو پار
 غلغلی که به پر تو شمع تلقینش از قلوب روشن دلان کناره گزید

اشاره کنی که این اشاره است به حضرت
 که در این کلام و ابودوسر است
 اشاره کنی که این اشاره است به حضرت
 که در این کلام و ابودوسر است
 اشاره کنی که این اشاره است به حضرت
 که در این کلام و ابودوسر است

در این کلام و ابودوسر است
 اشاره کنی که این اشاره است به حضرت
 که در این کلام و ابودوسر است
 اشاره کنی که این اشاره است به حضرت
 که در این کلام و ابودوسر است

بیشتر اجازت شرح احادیث
 سرودن سخنان درختان
 صلوات علیهم
 بیرون کلام از تفسیر
 بیرون کلام از تفسیر
 بیرون کلام از تفسیر



برخت و سمنانش محیط گردیده و خاری که خارچین به آتش
از کل زمین طالع مخلصان فرو چیده چشم اندیش خلیفه دار پیمان
بگما هتس شور با خیال پیری زیر گردون نخب سرنده و اتصال نو
دقش ورق مشکوک آسمان را برای تخریر سیاق کاسی نه پند
نمندش در از ازان ست که ساسله اش بک و واسطه بدت
قدیم پیوسته بگانش در نماز این که گوشه اش بار منقاب تو
عهد مواخات بسته از صیت شجاعتش هز بر نیسانی چون تصویر
قالی پامال موران و از آوازه همتش خورشید را از شعاع دست
حیرت ستون رختدان اگر قاف و قارش بر نه فلک فلک
نکر نشاید مجموعه عالم را چون صدف کرد اب نشین عزیز کعبه
شجالت توان دیده اگر نیم خلقش بعصمت ملک و ملک بوزید
در آید از خار سرکش زلفت بوی گل سوری معرفت مستوان شنیده
بدیوان ضعیف نوارش اگر دریا بشکستن جایی قطره زن شود

له ارجی آنکه از اید از اندیش
نایب المناس و لفظ کاویان
بسنه لفظ ارجی آورده به
به ارجی آنکه از اید از اندیش
ایش دوم به و این لغت نویسی
شغل فارسی «له ارجی آنکه از اید از اندیش»
جای رخت و بساب خانه
سال نویسی نام عهد به
بهر زبانه و از زبان و در جوی
سوف رخت و هفت می آرد بسخت
نسخه تطبیق و بی نظمی
فرد اول دفتر مطالعات یعنی
نوده رقم به هیچ نفی
جیات بخش یکا نقطه تمدن است
ان صوفی فیضه چنین کلمات
مکه غلب با نظم کای به
نمود و هم در آورده از
زلفت با لفظ یعنی غنی
از معنی الایب



به نیروی حرکتش ز بنیر خویش در پاست به شبستان عاجز پروری
 اگر تا غنکبوت با سلسله است حکم که کشان دم تساوی زند زیبا
 از عیشش بهرام خنجر در عاجزانه بجمار سپهر خمی شافقه و از عذر
 شاهد شمع بخوف سوزش پروانه در حمله فانوس قرار یافت
 عماری نشینان معرکه آرای حکمش فیل بدست سحاب کجک بر
 رده اند که تیر باران بلا بسراش ز باره و کشکچیان صرخ بند جزش
 طرایرغهای فلک را بر سن کماشان محکم بسته اند که آید و جویم
 از جیب و دامان بر نیارده از کلکونی سر سو فارش دهن تنک
 حوریان را قطرات شرم از دندان بیرون چکیده آید تیری پلاک
 ابدارش چشم خونچکان زره در آغوشش تهنان صوت خواب
 بریده و خیال هم ندیده سلیمان بکلفه خدمتیانش ز بیاتر از نگین در
 خضر در جگر که آید از اش خوشماتر از آب در کوه بر کاب ملاز
 سکندر را تهمت آینه داری در زمره معمارش فغفور را شغل چرخین

لاله کنگ بینی پاست و
 سحابی بینی پاست بان از لغات
 شکیله آید جمع بیت یعنی در وقت
 طرات شرم از دندان بیرون
 چکیده آید تیری پلاک
 بل طرات شرم است
 بلا که بر وزن تبارک شکر
 شکر را گویند از زبان
 کنگه با فتح و کاف خاری مفتوح
 انبوه موم
 بیرون بینی حکم و استوار کردن
 و انداز نوع نغاشی که از سنگ پاره
 سنگ و کنگه آنه پدید می آید

از جبار عجم



دشمنه اش مد بسمله قان بسالت پیرش شریک غالب
 مهر رسالت بحضور صدای تیرش صیحه صور نغمه چنگ و رباب
 به پیشگاه تالش صمصاش بارقه برق البصر کریمک شب تاب
 دار و گیر احتسابش رزان بر بجرم پیدایش می موکشان بدر
 دار سبت کشیده جل و عقد تنبیش صرصر و دبور راجب سرم استیصال
 کوجو تشیر کردانیده از بیم یس چار پر عتایش چشم بو الهوسان
 نگاه هرزه مرس را در سیه خانه مردک نشانده از سهم تک
 قیفاج قهرش چین کبر و غروری در کمانخانه ابروی فرود و خوتان
 باقی نمانده مایه که تقاد طبعش بعدول پسندیده زر کمال عیال
 ایجان متاعیکه نیزان دو چشمش بک شرج منند لشنجب ده کان
 لعل و مرجان شمشیرش ارکان جهالت را سر انداخته بدیر شنج
 ضلالت را بر انداخته فره جلاش ممره با صره سروری و هم غرور
 ناصیه پیری انگه نکلین حساتم سلیمان ماهچه رایت آسمان یاش

بسیار است
 از شیب
 به صورت
 یعنی هرزه که در حساب
 بین ازین پروی
 سنای بیک مرزه
 قیفاج در باب
 وای بجهول و جمع فارسی
 یعنی آریب و با سطل
 سراج یعنی عین الیک
 چشم نوزد کس
 آن کس که در
 در کاف و عارف
 کم از یک سراج
 سفت تر صد
 از خالیه لفظ
 آفرین است



آنکه طه مسلسل بقتیس رحیم اوای عالم شایش زلف حوربان حلقه
 بجوش خم خمندشش خورشید محشر خشنده نمان رح بندشش رقم
 التعاشش بستی سواد خانه ششش صورثراو شفقشش غبار همتیزه
 بجزاشش چاکرنا حسین برفش لعد قنیل شبتان بحاشش باغبان
 کل بدانان خاکپایشش عین خذف ریشش کوهر کل کوشش صندل
 خاشاک صفشش محل بعینشش بروت رادو ساعل وزباشش
 رسول فصاحت راحای وحی بازن ازو صفشش مین بس که محمود
 جهان ست ازشش مین کافی که محبوب شایق بس و جان
 یعنی خداوند رفرف سریر کردون سیر شاهنشده سلیمان سپه
 تقمان مشیر شهریار کونین خدیو شاتین فاتح جناب بدر وین
 تقیم مقام قاب قوسین فص خاتم شورشانی بجل صک مانرو
 بجالس اورنگ خدائی چلت غائی وجود و پیدائی برصندلی نشین
 بارگاه سردی بسیار مهنت قلعه زبرجدی مخزن انوار سردی

که شایق یعنی مشوق است
 کزانی الصواع
 است بر پیمان و پیمان
 که صک یعنی شایق
 یعنی قباله
 اوزک یعنی شایق



سعدن امر اراحدی بادی طرق و سبیل مالک ذو الفقار و دله
 اکرم و انجم رسل شافع و رافع کل معنی ز غریبین و مکه ماه شب افروز
 سبحان الذی امری خاقان انبیا برهان اصفیا خیر الوری
 بدر الدجی احمد محبتی محمد مصطفی علیه من صلوات الله انما
 و از گاه صلوات صیبه مطهره دایمته الی یوم القیام بعد من
 قعد و قام که تا غمغمای رصع چرخ و ثنا بر قلل لبه نظر و بیان
 بیایوری شهیر انال و بنان شستن کیر و نه سهام خطیای عاز چلیخ کمان
 زبان فصحای ثمان بانات احسان و آوان بستن و سحای رحمت خدای
 بر مغارق کدیایان استانش بال افشان و بیگ سخط الهی بیکه و گنگ
 از قنای کردن حاسد اش پیران باؤ شعس
 یا رب صل و سلمه دائما ابدا علی نبیک خیر الخلق کلهم
 حالارین منت نغمه سراز می سخن و شقیته ز غمزه پروانه طبع
 نویسنده که زانغ قلم تاثیر شید سر ایا اعمارش از ضامین بوقلمون

۱۱
 بر او از رحمت های خدای تعالی بباریده
 و زیاده شونده تر از انما رحمت کاینچه در کمال
 کرده شده همیشه بار و روز استیجیه شکر کجا
 نشست و برجاست ۱۱
 بیایک برودن یزک نمی ازین
 و بیای قبول نوی ازین کمان است
 از زبان ۱۱ خطایم و غمزه
 یعنی ختم کردن و لغزش و درون



کتابخانه ملی ایران
دولت اسلامی

پیرطاوسی برآورده باهنک آن دارد که ازین ویران کده دیولاح
 چون دعای استجاب پریدن کرده بریاض لاموت که مسکن است
 آوازه تجسد و مقرر مقررین صحف تزه دست باصول رفاصی جلوه
 آرا کرد و لیکن من ژو سیده بیان راتاب این کجا که باتنک دی
 دوات و پریده رنگی قرطاس سرانامل را تجمیر چنین حمیده پستان
 که در درازی با عسر طویل کیتی کجیان ست بخشیش در آورم آری اگر
 شون افغانی حضرت لایزال بنجوی اشرف و طرزی الطف لوجم
 اندر آید یا شاه اسمای یزدانی بجله حسانه معلومات انسانی
 یکباره پرده از رخ کشاید بیکن که چهره مراد در آینه جمال نمای
 عقل و اندیشه هموشانه تابنده شیرین مدعا در آغوش خسته فکر نازیم
 جانانه شتابد پس ملزم آمد که وجبات منقرات مرقومه و طرا
 صحائف منظومه را بنا فانه نافع تقطیب مضامین مناجات و عجب
 ترویج عرض حالات چون طبله عطار نخله پسته و مانند شکست

کتابخانه ملی ایران
دولت اسلامی



در ایام خیر نهایم + یار رسول الله شبستان جااست از ویار مندی چو شمع
 گریبان آمده ام + یار رسول الله بسایه و امن رحمت از بار عصیان
 سر بگریبان + یار نبی الله و او که اجامه حواس نفسانی رهزن کاروان
 ایام گشته + یار نبی الله فریاد که شد باد و ساوس شیطانی بساط
 حق پرستی را از ساحت قلبم نوشته + به صفوت گزینی خود که سر سر هفت
 در چشم بی آبم بخش + به خام آیینی خود که به تشنه کامی نفع بر غم از چشم
 بخش + بد و خیر مشکتاب که دماغ جانم را برویح نیکوکاری معطر کن + بد و
 نایاب زبان خشم را بزلال مر جسم ترده نفس معاصی از صحائف
 اعمال محو نموده + تا روز چشم بر چشم حلالی ذلیل و رسوا نشوم + و عرف
 شفاعت را بفرزای قیامت برویم بخشاید که بگوشک نعیم و جان و
 نازان بروم + پارچه للعالمین اگر بیدرم سما به اطراف کشو تو بیاض
 المذنبین اگر حشاک شوم حشاک در تو بهمان بادشاه صرع
 به صدیق و به فاروق و به عثمان + بر سر منزل ضای خودم بر

لاله در کف دست تباری حکایت از سبک جانان
 شرح اجاره معنی او باش از نایب
 نرسکان در محبوب القلوب شهرت
 بیخه در نیت طبع معنی می آرد فخره
 با تعلق معنی از اجامه آن شکر بکلیت
 زنده طاری میسرت
 بواجب آن چیز که در دل ظهور کنند
 در همه اندازند از همه



عالم نیاها مصرع به آن خیره کشای شاه مردان + دنیا و عاقبت هم را بیکر کردن



تقریظا شرح دیو کردون بر این نشانی امیر خردمندان با میر ملازم خاص بارگاه شمس

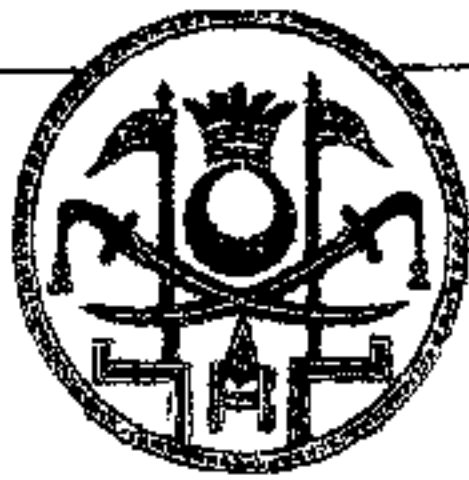
بالیدن خاشی بر خوشی تن بجاست که باری در حسد باری بی حسد
 و نالیدن کویانی بر خود سزا که اندرین معرکه خجالت هاشمید +
 عجز راناز بر ناز که دامن مقصود بدست آورد و حوصله باند است سزا
 که دیرین راه کاری نکرد + بصارت از شاهده نیز ناک قدش آفتاب
 حیرت + بصیرت با دراک شمعون صنعتش همه تن عبرت + عزال شمس
 در باویه شوق ادراکش کم کرد و درم کردن تو حسن خرد و در عرصه ^{ذوق}
 دریافتش بر پای ند است خم هوای که درین چنین می وزد و نیم عجز
 بر دوش است و نوای که ازین انجمن می خیزد ترانه تقصیر در ^{اش}
 اینجا اعتراف نارسایها عین رسائی است + اقرار ناشایستها
 همه شناسائی بجز لاله از آتش شوقش و اعدار + و طره سنبلیله ^{ذوقش}



با پریشانی سکنار آتش کل در چمن برافروختند و سینه سوسن
در گلشن سوختند و چمن آرای که بهار را از موج نجات کل کند بدوش ^{حشت}
تا دیوانه مشربان وادی محبت را سلسله جوش و حشت بدست آید
و مو را با ابر بهاری هم آغوش فرمود تا ناسیه را در آغوش کل
بر جان قوت آفرید و لوله تحریر حمید زوان از نخته کاران ^{کسبت} جیاد
خام و حوصله تقه بر شای ایند از کمال عیاران سودای است ^{یا تمام}
گوهر شاهوار ذات محمدی پرورده آغوش صدف حمیت
اوست و لعل کراهنهای نفس نفیس حمیدی تربیت یافته
نمای معدن مکرست او زهی در یگانه با آب و تاب که لعکس اندازد
عوش و کرسی روشنائی گرفت و و خمی لعل درخشان رشک آفتاب
که ساحت افلاک و سطح خاک از وضیاء بهما پذیرفت ^{شهرت} شبنم
نتیجه ظهور اوست و سدس شش حبت تجلیکده نور و جوش ^{آهن}
ببین دانش موزون و در باعی عناصر رابعه از فیض صفای



بحسن قبول مقرون بیلت مواسیة ملائمة از پر تو وجودش پیرایه
بهستی پوشیده و شنای کونین تمهید شهودش از کلک قدر
بکفیه ذاتش معانی حدت است و صفاتش لغز کثرت
نورش مطلع قصیده نبوت و ظهورش مقطع قطعه رسالت
در نظم وجود همه پیر مرسل چون قافیه آینه و مظهر اول
صلی الله علیه و علی آله و اصحابه وسلم تسلیما کثیر اکثر امام
مخفی سباد که از سالهای دراز باطن فیض موطن جنات طربان
خبر و زیجا چند یو عالم نپاه حکمران ملک صوت معنی
نظام بخش ولایت ظهور و خفا فرمان سرمای عمالک ارواح
و ابدان پسر و زنده شمع ایمان و ایمان صاحب حلق حقیقی
تابع شرع احمدی نوربخسار جلال نوربخسار جمال نیر سحر علم
کوهر محیط علم معنی القاب عالی جناب حاجی حرین شیرین
نواب محمد کلب علیخان بجا در سزند پذیر و ولایت



شهریار معدلت دستور والی مملکت شمس صطفی آباد عرف رامپور حیدرآباد
مملکت شوق وصول سعادت و شرف تقدیم مناسک حج بیت المقدس
کعبه حرمت پناه و زیارت روضه متدینه حبیب خدا شرفیالای
علیه و علی آل و صحبه التحیه و ایشاد و جوشش و نفس مقدس حضرت اقدس
در فکر تنبیه این سفر مبارک بابتیها و دوش بدوش بود اما سبب
کوناگون و عواینی بوستلمون که اهم آن نظم و نسق مملکت و انتظام
و اداری و سلطنت باشد این عنبر از قوه بفعل نرسیده و این قوا
از خاصه بطور نیکو شیده بالاخر در مسالان بجزار و دو صد و شصت
و نه بحرری عنان ضبط از دست اغتیار را کرده و دیده شوق زیارت
خاطر و یا نقاط خدیو کیهان ریخته پیشین کرده اند تا اینکه در سنه
مبارک رمضان علم غنیمت برافروخته و طرح نوشتند این غنیمت
و چون کیفیت فریضگی با ذات مطهرت عالی و محمود کون کیهان
خیر مایه آفرینش حضرت سلطان بوده است بهمان زمان قرب سفر



غایت غلوی شوق و نهایت هجوم ذوق اشش محبت زبانه کشیده
 و از کاکب انجم سلک نشری شوق بکعب نیز تراوش رسیده که اشعه
 بارقه عبارت و لغز و درش در فضای لاسکان تابیده و در بیدار
 بشنیدن این سخن نگاری که اتفاق تحریرش کمال تعجب در زمانه قلیل
 افتاد دست از عمده خود کشیده الحق کلشن تازه بهار اعجاز بر صفحات
 قرطاس رسیده و نو آیین نگارستان مجرط از جلوه آرای سطور گردیده
 فقراتش با سلسله انوار تجلیات هم پویدست چو چشم منشی ملکوتیان
 از آن جلانه پذیرد و عبارتش بر او شمع کرده در حوران جهان مجرط
 چگونه در مردک دیده روحانیان جانمید و در حال شکین پروکیان
 پرده غیب با هر نقطه اشش دل آونجه و زلف عنبرین حوریان جهان
 با هر سطرش طرح اتحاد و ریخته بهر نقطش منظور غنچه قبول یزدانی است
 و هر نکته اشش مرغوب طبع اقدس محبوب سبحانی حصول دوست
 غیر مشرق به طلی موافق جلیله حرمین شریفین با کوه کعبه است و نکست

له او شمع جمع و شلاح بالضم
 و کاسه بر بنی از نشی الکاتب



له نزل انجم ضیافت و معانی
سریش جهان گذارند از غیبت

خسر و آنه لقبول این نزل کرانجامه دیلی روشن ست و در حرم محترم
مرقد نورس و رکانات علیه و علی آله الصلوٰۃ بعدای ملت بخوان
خسر و بلند اقبال در مجمع کثیر عرب و عجم و جم غفیر ز ایران حرم محترم
و هم آنکلی احست و آنسین مجلسیان آن بارگاه با صدای نهانی
تخسین کر و بیان تهنیل خوان آن درگاه جلالت دستکاه بر پذیرائی
و اجابت این شریذ بنیاد جلوه تجلی مسرورین در کتابخانه رسالت
رسیدن و فرین مبرح خاص کر دیدن این کتاب استطاب سہمی
به تقدیل حرم از مسمیہ شیخ حرم محترم کہ پرورش بعینہ در ذیل این تقریر
برداشته میشود و پیداست و از عبارت مضمون رسیده مرقومہ داروغہ
کتابخانه موقوفہ عرضہ شیخ حرم علو رتبہ این نشر عالی مویده آری میآید
بزلال محبت سید ابرار و آل و اصحابش لبریز و کل زمین است لاله
ریحان ولای مصطفوی خنیز با شای میسر نادان مکر ترا طبع
از اعتدال در افتاده است کہ لب کر و حوصلہ حدت این نشر این شام
در افتادہ



جای که شهبازان عرصه بلاغت سبحانی در مانده اند و هر که آریا
 سخن سپر با افکنده اند ترا یاری آن محب است که از عهد اثر
 بر آئی و نقاب از عارض مدعا کشائی؛ اینک حرفی چند از خانه ^{بختی}

و کلی چند از سر زمین طبع بر این بختی همه از فیض تربیت آقای نعمت بود
 که خامه ات تجریر این تقریظ مبارک نمود، اکنون از در انقباضی باز
 و زبان بدعا بجشاد الهی شکش نفانس شریعه تحت و ثنای ^{شهرها}

قتیل حرم آرا در جناب رسالت مآب سلطان انبیا علیه آلاف ^{التحفة}
 و الثناء مقبول بوده از ان بارگاه قدسی جلوه گاه رخسار نک مایه
 فرخ قانی بذات مایوش بر ساد مجتهد و آل الامجاد و احسابه الاوتاب

تقل عرضة شیخ الحرم محافظه دینه منوره اسید محمد خالده پاشا که زبان کنی

و وقتلو فحمتلو فمتمم حضرت مری

قتیل حرم نام بر قطعه ندمب کتاب شریف روضه مطهره جناب رسالت مآب

کتاب خانه عالیسنده وضع او بمنق او زره کوند لمش اولد یغندن کتاب شریف



روضه مطهره مهریه تمییراته بر بلوب کتب خانة مخصوصه سنه وضع تیرماه
 و اولباده خزینة جلیله مشارالیهادون تنظیم اولشان بر قطعه علم و خبر لفا
 تقدیم قلمش اولغله اولباده و هر حالده امر و فرمان حضرت من الامیر



فے ۸ اذی القعه سنه ۸۹

ترجمه صاحب دولت و ذی قیامت حضرت صاحب کتاب مذکور
 که نام آن قذیل حرم است برای او خالاش در کتب خانة روضه مطهره جناب
 رسالت پناهی ارسال فرموده بودند رسید و کتاب شریف مذکور
 بمهر روضه مطهره محتوم شده در کتب خانة خاصه شمول گردید لهذا
 که از خزانه جلیله حضرت نبوی تحریر شد بلف این عرضه شکایت عالی ننوده
 درین باب و در هر حال امر و فرمان حضرت والی الامر است

۳۱



هندستانده کائن دارالریاسته مصطفی آباد عرف رامپو حکم اراعی
 دولتو فحاشلو نواب محمد علیخان بهادر حضرت بلینک الوار روحانی




مقدسه حضرت رسالت پناهیدن انتشفاع واستمدادی تتضمن تصنیفیه
 موفق بیور له نظری تقدیل حرم نام ضیارات سائله صدوق برکت
 مذمب مجله شریفیه فی برای زیارت جناب فخر رسالت بوجوار شرف
 نشر قلنده حضور رحمت نشور حضرت سلطان انبیاده کمال خشوع ابتهال
 ایله ملاوت بیور و قلنده مینا و توسلار و ضمه طهره کتب خانة عالییه
 وضع اولمق اه زره حرم شریف حضرت نبوی شینت جلیله سی جا
 کوندرش و مجله نفیسه مذکور او تورش صحیفه فی شمل لومش اولده
 خزینه نبویه محفوظه فسر مخصوصه قید و املا اولنه رق مخر مخصوص
 تمیر لومش اولده لغنی مبین اصولنه توفیقاً شبر علم و خبر شار الیه
 حضرت ملیر ناک خزینه دار لری عزلمو علی اصغر خان طرفه اعطا قلندی
 ترجمه چون صاحب دولت و ذی فحاست حکمدار عالی وقار دار الیه
 مصطفی آبا و عرف راسپور که در منده وستان واقع سن جناب توان

حرم شریف
 دارالکتاب
 دارالاحادیث

مجلس
 حرم شریف
 دارالکتاب
 دارالاحادیث



محمد علیخان بهادر دام اقباله بنیت استشفاع واستمداد از انوار عاقبت
 مقدسه جناب رسالت پناهی صلعم کتاب مذکور که نام آن آینه دل حرم
 ضیاء توامست تصنیف فرموده برای زیارت فخر رسالت باین جواب
 اشرف رسیده شرف حاصل کردند و بجنور رحمت نشور حضرت
 سلطان الانبیا بحال شوع و ابتهال تلاوت نموده بینا و توسلا برای
 شمولش در کتب خانه روضه مطهره ارسال شد بودند امده اجله ^{نفس شکر}
 محتوی برسی پنج صحیفه است در دستر خاص اثر نبوی ^{خسته} مندج سما
 بعد شش مهر مخصوص حسب مذا بطله و قانون رسیدش بحسنه ^{نوا}
 نواب صاحب محترم الیه یعنی صاحبزاده ^{حرداوشه} معزز و مکرم علی ان فرخانصا
 محرره مقدم  ^{ششموی تقد}
 محمد علیخان بهادر دام اقباله بنیت استشفاع واستمداد از انوار عاقبت
 مخفی مباد که نام مایون حضرت خدیو عالم شاه نواب محمد علیخان بهادر است
 درین کتابت که از حرم شریف رسیده است نواب محمد علیخان بهادر ^{آمده} فرمود



خاتمه الطبع هزاران هزار شکر شیرازه بسدا و راق زمین و آسمان ناطق
حقیقی مجموعه کن فکان این لب لباب منشآت اولین آخرین سرمایه نایش اسانه
پیشین پوین اعنی شرم و مکرم همی قبندیل حرم ریخته تکاک انجم ملک عالیجنت
سپهر نزلت و اجتاب قدر قدرت رحمت اعم آفرید کارسایه اتم پروردگار
حاجی میر شیر محمد بن آیت الله شاه خاقان یای جو و بخاری بهادر جناب
محمد علی بن آیت الله صاحب دفترند و پذیرد دولت انکلیه الی دارالایستاد
صرف را پیروزه اوله ملکهم و اقبالهم الی یوم النور تصحیح و تحشید ملازم خاص
بنده با اختصا ص بارگاه عرش سرریشی اسیر احمد تخلص با سیر با هتمام عالی
سمانه اعرس کاشین بهار الی ایستاد موصوف در مطبع رئیس المطابع در سال کثیر
و و و صد و نود و هجری نبوی بجاه صنف المظفر مطبوع کردید و اشعه نقضش است
بصیرت و بهتر نوره و تحشید الهی تا خاک آستانه حرمین شریفین سررشته یار
ایمان و ضیای خاطر اصحاب ایقان ست انوار تجلیات این شاهد بی نظیر
نورسندی چشم صغیر و کبیر باد محمد و آل الاحباب و اصحابه الا و ابان